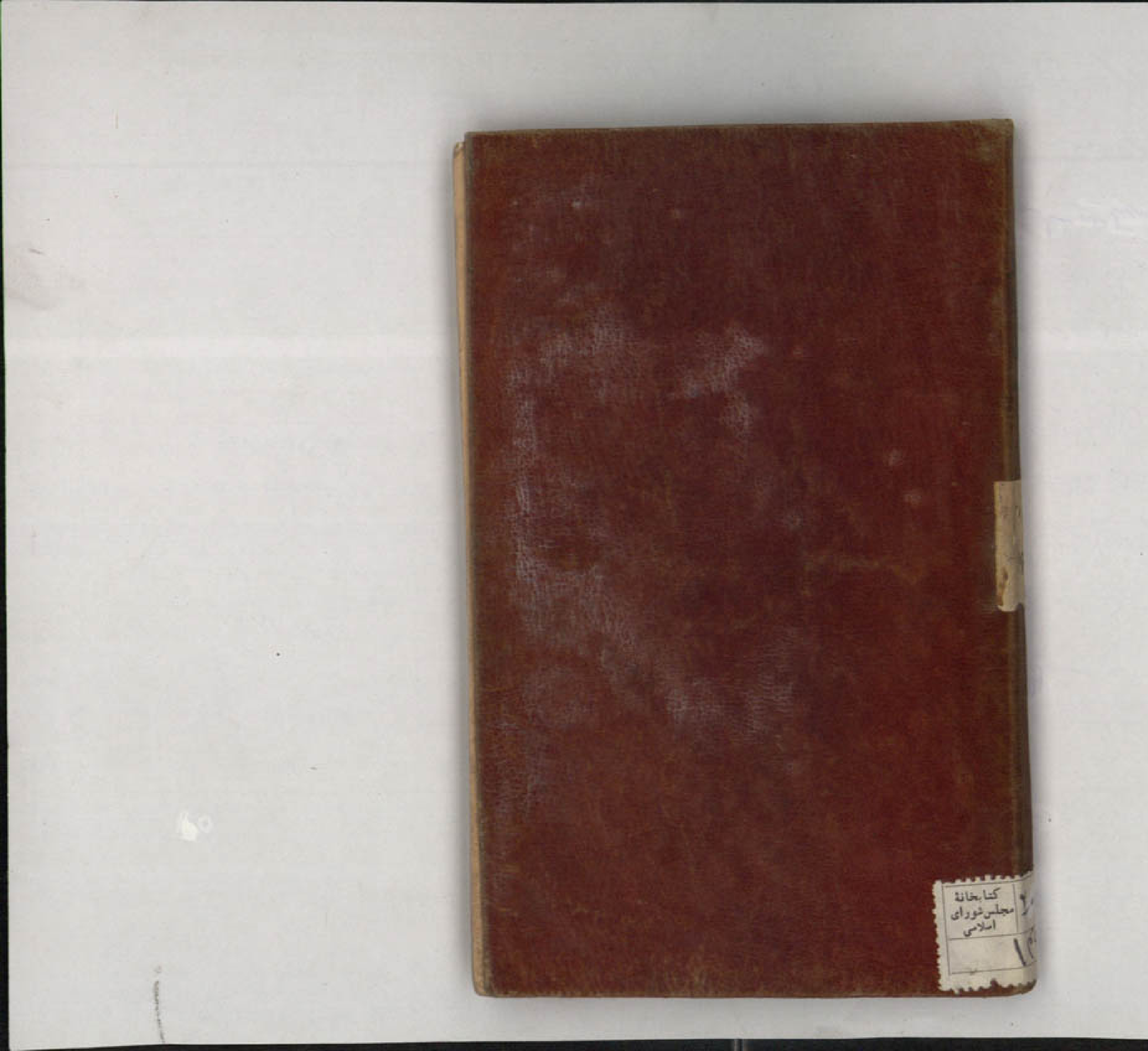
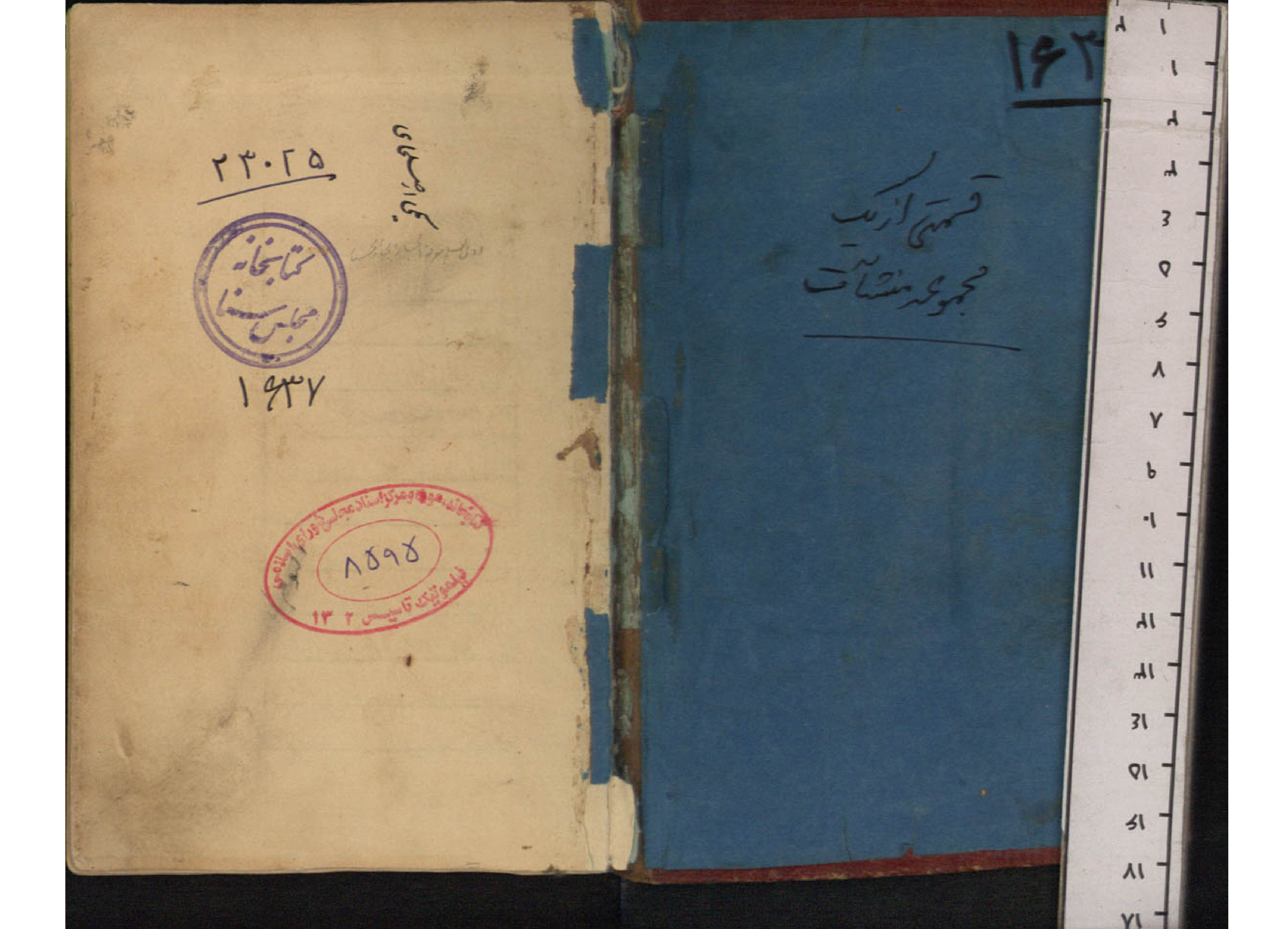
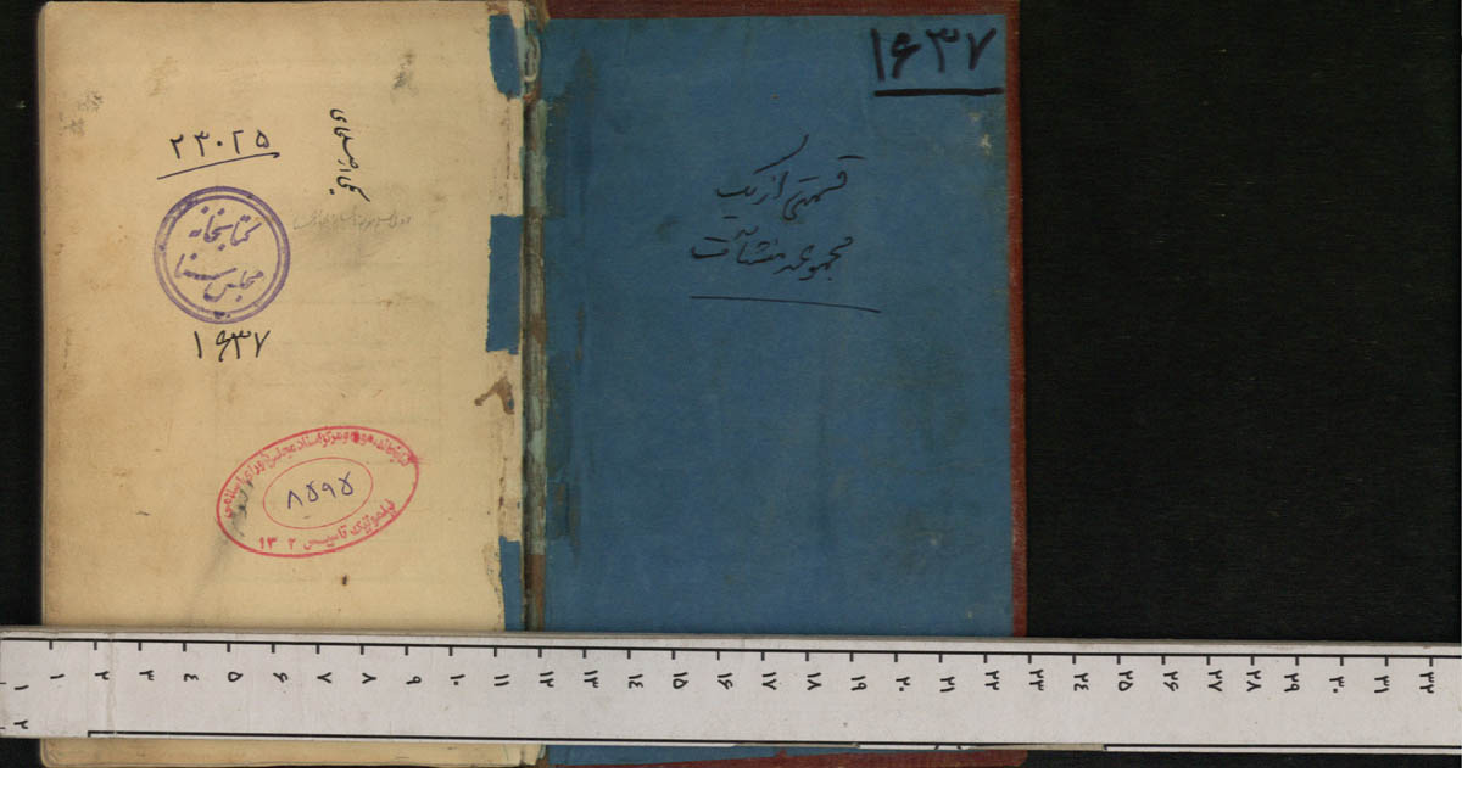

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی


قسمتی از یک
مجموعه منشآت
۱۶۳
۲۳۰۲۵
کتابخانه
مجلس شورا
۱۶۳۷
۸۵۹۴



۱۶۳۷
قسمتی از یک
مجموعه منشآت
۲۳۰۲۵
کتابخانه مجلس شورا
۱۶۳۷
۸۵۹۸

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول در مناشیر دیوانی و فتوح و عهود

هذه نسخه منشور ایالت جند لولی عهد سلطان

السلاطین واکرم اولاده ناصر الدنیا و الدین

ابی منصور ملکشاه خلد الله سلطانهما و شید

بالنصر مکانهما و ذلک من المناشیر التی انشاتها

فی مناشیر الکتابة و الانشاء. مثال باز این همه

بیشتر شرایط ایالت را مستوعب است و فواید

متفرقه را مستجمع و این آن منشور است چونان بود

جلت

جلت قدرته و علت کلمته بکمال قدرت و مشیت

و وفور موهبت و عطیت خویش ابواب خزاین

یوتی الملک من یشاء بر ما گشاده است و برای

امر طاعت داری و نفاذ فرمان بر داوری ما در میان

جمله عالمیان و کافه آدمیان نداء و اولی الامر

منکم در داده و مقالید تقلد ملک جهانداری و نصرت تمام

کار جهانبانی از فرط عنایت و حسن رعایت کامل

سپرده و منصب ما بدرجه نسبت ظل الله فی الارض

برده بموجب این مقدمات و مقتضی این کلمات در مهم

و همت عقل ما لازم است که خویشتن را ملازم

درگاه حمد ایزدی داریم و نقش الشفقة علی

خلق الله بر صفحه دل و صفحه خاطر نگاریم و برای

استدامت استقامت مملکت خویش واستیفاء عطا
وموهبت باری تعالی بر قضیهٔ الشکر قید النعم
در وظایف شکر وسپاس هیچ قصور واحتباس
جایز نداریم وهیچ دقیقه از دقایق انتظام امور
عالم والتیام مصالح بنی آدم مهمل نگذاریم در محافظت
شرایط حفظ بلاد وعباد ومراقبت حل وعقد وصلاح
وفساد خواص وعوام ودر ترفیه حال وتطییب بال
خلایق بیفزاییم وهیچ وقت از تفتیح ابواب معدلت
وتفتیح راه مرحمت فارغ نباشیم وهر شهر را دار رجا
والتجا کنیم وهر طرفی از اطراف واکناف دنیا که خطبه
وسکه ما مزین است وذات مبارک ما برعایت مصالح
ان دعا با معین بناهی که بانوار عقل وضمیر خویش

بهره

مندی باشند وبآثار عدل ومرحمت ما مقتدی
سپاهیم وان جماعت را بواسطه حسن اشفاق
ومکارم اخلاق انکس در ظل رأفت وکنف
عاطفت خویش داریم اگرچه دواستیفای این
مصلحت واستحفاظ این امانت عادت معهود
وسیرت محمود آنست که همگان را از دور
ونزدیک دو...
حاصل باشد
بعموم شامل اما چون طایفه از خلایق بجد
لایق مواظبت اوراد دعا وایراد ثنا از قدیم
باز متکفل باشند وبمزیت وسبقتی تمام وذریعتی
موکد متوسل خوان وسیلت را در حق این

رعایا رعایت کردن و آثار آن حزب از عنایت خویش در میان
ایشان پدید آوردن که لایق معدلت پادشاهانه
و موافق موهبت ملکانه باشد خصوصا که مسکن
این طایفه از اطراف ممالک طرفی باشد در میان
خصمان افتاده و مقام این مسلمانان در حدود
پادشاهی ثغری باشد در میان کافرستان
نهاده و از این راه احتیاط و تحرز از این باب
اختصاص و تمیز واجب و متعین شد خطر چند
لا زالت بفضل الله محروسة و رایات الاعادی
منها منکوسة از جهات بقاع اسلام و ملک
و معظمات دیار ملک و دولت است و در مجاری
کفار هیچ ثغر محکم تر و هیچ شهر معظم تر از این نیست

و در

و در اول دولت و ابتداء حالت و آغاز دولت
ماکی منور و روایح عواطف بر دانها اول نفحه
بود و بلبل اقبال و کامرانی آغاز ترنم و شجر
دولت نهال و ثمر قدرت هلال و چشم روزکار
بر ظهور فضل کردگار و دل مملکت در اضطراب
انتظار آن خطر مثبت و مغرس نهال اقبال و مهبت
و مغرس حشم منصور و منشا و مبدا دولت قاهره
بوده است و ما تصرف این ولایت و تعلق این
ایالت را فال خیر کرفته ام و تقرب و ترحب
اهالی آن از خدای ذو الجلال که مدبر و ناسخ
بلد بر تفرد ایشان در شدت و رخا و غیبت و وجا
بر دعاء دولت قاهره و ثنای حضرت زاهره متوفر

در آن وقت

بوده اند و بصنوف تاکید قدیم و جدید مستظهر
رای اعلی که جز بر جاده رشاد و منهج سداد نرود
مصلحت چنان نمود و خاطر انور که جز لباس عقل
نپوشد و جز از کاس عدل ننوشد اقتضا چنان
نمود که شرط گذارد امانت الهی از ذات پادشاهی
بجای آریم و حق ساکنان حضرتی که مجد ذریعت
منو تسلند و اقامت مراسم خدمت قدیم را متقبل
نگذاریم **شعر** و ان اولی البرایا ان تواسیه
عند السرور من واساک فی الحزن ان الکرام
اذا ما اسهلوا ذکروا من کان یالفهم فی المنزل
الخشن ودر این معنی سنت سدید و عادت حمید
خداوند شهید ملک سعید را سفینه اقتدا صواب

عزّ بر

غفرانه و کساه ثوب رضوانه احیا فرمائیم و آن
مهر و اکرام که بنده ملک ماعز بر زمین بلاد داشت با باك
فرزندی که عزیزترین اولاد است بپایان بریم
تحقیق این معانی و تاکید این مبانی را بعد از استنجاد
فضل الهی و استشارت اقبال نامتناهی و ارشد
بند از ذکا با ثاقبة الآراء و ثبت الاحلام عن صحابة
مناهج الاهواء و لایت خلد را با جملگی نواحی
و حوالی آن بفرزند اعز اشرف اکرم خاقان
معظم ولی العهد فی العالم ناصر الدنیا و الدین
ابو منصور ملکشاه متعنا الله بطول بقائه
و یمن لقائه که مارا انجب روزگار است و واسطه
عقد پادشاهی و مایه لطف الهی است که پایه شهریاری

در ناصیه او لایح و مخایل بختیاری بر جبین او
واضح و در استحقاق ملک پروری و اعتناق
پادشاهی و سروری اختصاص و این آیتی شعر
ان السری هو السری بنفسه وابن السری اذا سری اسراهما
حاصل دارد و ترتیب مصالح ملکت و تربیت
بمنال معدلت الفی اباه بذاک الفخر مکتسبا
متواصل فضل ذو الجلال بزبان حال از جهت
تعجیل قدر و تبجیل دوام دولت او تمنا میکند
ولیس لما یبنی ید الله هادم و با کمال استحقاق
او صوب نعم کرد که داد و اعیان برصوب اعتدال
مبنا بد که اول الغیث رش ثم ینسکب یقین
و ظن صادق و امید بفضل ربانی منتج و ثبات

اقبال

اقبال بتغیر این معانی صحیح که عن قریب اولیا
مدایح غایت همت و نهایت نهمت ما است
ملک و رث و غبطت و سلطنت مبتهج خواهد گشت
و قانون درگاهی از مناصب ملوک کامکار
سلاطین بزرگوار در خواهد گذشت انی
علی موعد و لن یخلف الله میعاده و اهم محقق ما
و قبله ما نبتنیه امر ذاتی داشتیم و در مرو خفض
و ابرام و نقض و بسط و قبض و حل و عقد ابواب
امور لا بیمن عدل شامل و حسن عقل کامل
ما بر گذاشتیم و اگر رعیت قدیم را بدین حرب
و عطیت جسیم مشرف و مهنا کرد انبدیم و اسباب
سکون و استنامت و فراغ و استقامت و نعمت

و ادامش و حفظ عیش و آسایش ابنا را اهمال وجهتنا
کردیم و این فرزند را فرمودیم تا چنانکه از رای
متین و عقل دوربین او سزد در مصادر
اعمال و مصادر افعال تقوی را بر هر کاری
که زاد معاد و عتاد یوم التناد است فان خیر
الزاد التقوی و تقوی را بر سیرت و حلیت
دارد و سرمایه تجارت سعادت سازد افضل
تقوی است تجارة تأتیک الارباح من غیر البضاعة
و در علانیت و غیبت خیفت و خشیت ایزدی را
که در ترک تا از آفت فوت دل باشطها ران حاصل
باشد و در تنگنای مخافت فسحت امل بواسطه
آن روی نماید و تا در شعار خویش دارد

تقی

فمن خاف الله یخوف الله منه کل شیء ومن لم یخف الله
خوفه الله من کل شیء و از اعراض و مساعدت روزگار
جان مخالف باشد و نعمت آجل را سبب عاجل
فوت نکند و متع نعیم جاودانی تتبع شهوات
فانی که از دست بدهد
نکند چه هر که ملک باقی باعمال فانی بخرد و شرف خزان
ابد والعیاذ بالله خویشتن را حاصل آرد و از نام
حقیقت او را از زمره عقلا شمرند و از اعداد
اشقیا معرفت و حمق نکرده‌اند ملکیه عاقل از آن داند که
زخارف جوع در کنج همت او وزنی نیارد
و زهرات دنیا در چشم معرفت او قدری ندارد
و سیادت اولی را وسیلت سعادت عقبی سازد
تا دست توفیق طغرای منشور او برین جمله کشد

که اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف
فی الآخرة و کدام سعادت تواند بود ورای آنکه
بنده را توفیق یزدانی دریابد تا بعنایت جهان
که در معرض انتقال است مغرور نشود و بعز
دنیائی که بر شرف زوال است قانع نباشد
و در حقیقت والآخرة خیر وابقی تامل نماید
و اعلا واجبا درد و بتقدیم ابواب دین پروری
اسباب دادگستری دولت ابدی مملکت آن
سرای متصل گرداند و فرموده تا در جمله
اعمال از حل و عقد اوامر ایزدی در نگذرد و
از همگی اعمال اقتناء جزاد التقوی و اکتساب
رضاء مولی اولی شمرد ومن یطع الله ورسوله فاولئک

هم

هم الفائزون ومن یتعد حدود الله فاولئک
هم الظالمون و در تقویم و تعدیل اخلاق از رذائل
شمایل و محاسن بر قوانین امر و نهی الهی بقید
در خواند و نفس خویشتن را بر قهر نفس اماره
یکباره قادر گرداند و دیو هوا را بافسون
خرد در شیشه کند و شهوت و غضب جرعه
مرد با پشت پای زند و تثقیف و تهذیب خدم
و حشم بر دست گیرد و در روز دیگر با پرهیز
کاری و نیکوکاری دارد چه مستحق کمی بر تیغ
سلطان شهوت و دفع شیطان طبیعت و انتزاع
جلّ هوا در اثبات حدّ شرع آنکس است که مالک
نواصی امور و قادر سیاست جمهور باشد و بهر حیر

گوید و کند همگنان برغبت و رهبت بر اتباع
او اجماع کنند و عطا و عنا و مسارعت نمایند
و داه اعتراض و طریق انتقاض بموجب پادشاهی
او ادام و نواهی او بسته ماند و یقین داند که هر که
بر ضلال کژ پای و خلال چند پای متوفر شد
و بوسائل تقوی و اخلاق خوب مستظهر گشت
و در علو پادشاهی تحری رضاء الهی واجب
داشت در آخر اعمال جز چیزها آمال نبیند و از نتیجه
امانی جز ثمره شادمانی نچیند و من یتق الله
یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و رهنمون
تا تلاوت کتاب خدای عز و جل که رهنمای
دین و مقتدای اهل یقین و دلیل شارع شرع

و معجز

و معجز شارع حق است لا یأتیه الباطل من بین
یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید فرض عین
شمرده و جوامع ان احکام که عرف و تقی اسلام
هست عین دار و در تعرف حقایق آیات و دقایق
بر دقایق بینات و وقوف غایات ان غایت سعی
که نهایت ادراک و وسع طاقت خاطر او باشد
برسد چه علم همه انواع معلومات ستوده است
و علی التخصیص بکلام امر که شامل فنون فواید
و حاوی اقسام معرفت باشد ستوده تر بود و انش
از همه اصناف عالمیان چند بار و تخصیص از پادشاه
که حامل تعیشه و حامی ملک بود چند بار تر و دوران
کوشد که دانش را بکار دارد کار بسته و علمش با عمل

بار کرده تا بوسیلت آن علم فریفته من خوف باطل
نشود و بفضیلت آن عمل از پیرامن نجات عاطل نماند
که العلم بلا عمل وبال والعمل بلا علم ضلال
و فرمودیم تا بهر وقت بار عام دهد و ملالت و سآمت
بکو ببند و راه وصول همکنان ببارگاه خویش
گشاده دارد و سخن مظلومان و تظلم بیچارکان شنود
و استماع کلام الملهوف صدقة کار بندد شود
تا اهل طغیان از خوف تدارک او دست علو و کبر
کشیده باشند و پای در دامن طلب سلامت کشند
و درماندگان از نعمت انصاف و راحت رحمت
او بی نصیب نمانند و در انصاف و انتصاف میان
قوی و ضعیف و شریف و وضیع و قریب و نسیب

وغریب

و غریب تفاوت جایز ندارد و از ضبط دقایق
و صایت یزدانی که یا داود انا جعلناک خلیفة
فی الارض فاحکم بین الناس بالحق یاد دارد
و در تنفیذ احکام احتیاط و احکام لازم شمرد
و با خلایق که جملکی امانت خالق اند طریق معدلت
و مرحمت سپرد چه عدل و نیکوکاری نتیجه ذات
که ثمره آن تمتع و برخورداری باشد و مرحمت
و دادگستری مقدم مراتب که نتیجه آن سعادت
و نیک اختری بود داد کن داد کن که دار الخلد
منزل خسروان دادگر است و فرمودیم تا الطاف
خویش اصناف ادمیان را با اختلاف طبقات
و تفاوت درجات ایشان را شامل دارد و مقاصد

هر یک علی حد الامکان بواسطه امکان خود حاصل
کرده‌اند و دقیقه از لو الناس ما ذلم بوجود
شمامت خویش مرعی و سادات را که ثمره شجره
رسالت و در دریای نبوت اند موقر و مکرم
و مقتدی و معظم دارد و شرط استماع قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بجای آرد
و ترتیب مصالح و ترتیب ایشان را در مواقف
حق و مدارج قدس و ذخیره بزرگ و وسیلهٔ عام
داند و در روز محشر که از معشر جن و انس فریاد
هل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا برآید در حضرت
نبوی و وجهی معدود در جهتی موکد شناسد
و ایشان را عین اشفاق و اسئله دارد و محکوم اردا

واعلاد

واعلاد اسباب معاش و وجوه انتعاش از مطاعم
نامرضی و مطاعم با بتذال مفضی و شائبه تبکع
که لایق منصب ایشان نباشد مستغنی کرداند
و ائمه و علما را که ورثه انبیا و حفظه بیضه دین
خدا اند و رطب جنی ایمان بی ذنب شیخ ایشان
هنی نکرده در چشم اعزاز و احترام ملحوظ دارد
و از صوب انعام و فیض اکرام حظ اوفر محظوظ
و در حوادث دینی و وقایع شرعی از مقتضی
قول و حکم فتوی ایشان عدول و تجاوز جایز
نشمرده در معظمات مهمات دولت استحسان و
همت و تالیف دل و تطییب بال ایشان را مرعی
از مصالح ملک با ایشان براندازد و بکفت و اشارات

تبرک و یمن جویند و قضاة و حکام داری در امضا
احکام و فصل حکومات و خصومات امرا شرع
وامنا دین خدا ایند بتحصیل حق ضعیفان دست
قوی دارند و البته نقصان رونق مجلس قضا
رضا نکنند و اگر کسی بتزویر نقض دعاوی دین و مال
که دین و دنیا را متضمن صلاحی بزرگ باشد با اهل
تزویر دغا حقوق مستضعفان مستهلک نشود و اموال
بیچارگان مذهوب نگردد و مصالح مسلمانان
و رسوم مسلمانی مختل نماند و اهل صلاح و منسوبان
که اوتاد زمین و اوتاد دین و افراد روزگار
و اقطاب حقیقت کار و سالکان طریقت جنید
بنظر عنایت و حسن رعایت خویش مخصوص گردانند

و از جمله

و از جمله صدقات که بصدق نیت و خلوص
طویت دهند خصوص دارد چنانکه ایشان بعواطف
و عوارف و مشغول باشند و بدل فارغ بدعا
دولت تنها امر مشغول دارد و هر آینه داس الملک
صدقه و برج سعادت ابدی که مفخر حضرت احدی
باشد فایز و محظوظ تاجر و الامر بالصدقه تجوا
و وجوه مشایخ و علما را که و دایع الهی اند کار
و ماده امداد روزگار اند و نظام بلاد و منافع
بانتظام احوال منوط است و رضاء الهی بفراغ
بال ایشان مربوط در عهد شفقت و جوار مرحمت
خویش دار دارد حوامن فی الارض یرحکم من السماء
و کشف ظلامات و تحقیق حال ایشان در اصناف

و در حالت رشد و اعتساف بدیگران باز نگذارد
چنانکه طریق ظلم و عدوان بکلی مسدود ماند
و ظلال عاطفت و نصفت بر سر همگنان ممدود
باشد و مزارعان و دهاقین را که سبب آبادانی
عالم و محصل ارزاق بنی آدم‌اند از تصرف و ظلم
متغلبان و شاه کاران و بیکار متغلبه مصون دارد
و اموال ایشان در مصالح مزارعت مبذول
معمور کرداند و سایه عدل را شحنه کار
ایشان سازد تا هر کس باطمینان دل بعمارت
و زراعت پردازد و کمر حمایت ملک و سلطنت
لشکر صورت نبندد و جمع لشکر بی اخراجات اموال
ممکن نگردد و کسب مال بی عمارت ولایت دست

ندهد

ندهد و ترتیب عمارت بی سایه سیاست میسر
نشود و تقدیم ابواب سیاست جز بقانون
معدلت راست نیاید لا ملک الا بالرجال و
لا رجال الا بالمال و لا مال الا بالعمارة و لا
عمارة الا بالسیاسة و لا سیاسة الا بالعدل
و محترفه و اهل اسواق را از تحمل اعباء مشاق
محفوظ کرداند تا کارها خلایق که بنفس خویش
مباشر آن نتوانند بود فرو نماند و طوایف حشم
و افناء متجنده را که نگاهداران حریم دولت و حافظان
حوزهٔ مملکت‌اند از ایشان در ثبات قدم
بندگی و حق قدم خدمت مراعات واجب دارد و دعا
جانب را لازم دارند و همگنان را از خویش منحی

وگشاده روئی بنای مطواع و چاکر مخلص خویش
کی داند که در وسع مخلص دم جز بلطف معاشرت و مراعات
زبان در دل خلق مکار جای نگیرد و لیکن
و جمله بشاشت و کلام ملین باشد لکن احب
الناس من یعطیکم الذهب والفضة و انفاق
کلمه ایشان در تمشیت خدمات دولت و توقع
برخی در صنایع بکار حاصل دارد و منازعت
و تجاذب و مکاشحت و مکاوحت ایشان که از آن
خللها بزرگ خیزد و باشتهار آن حمایت
چیره شوند همه اسباب نباشد که در عهود سالفه
هر فساد که بحریم ملکی راه یافته است تا شرارت
از ملاحات کبرا و معادات امرا حشم بوده است

بادیکر

بادیکران و نص قرآن مصدق این مقال و محقق
این حال است عند قوله تعالی ولا تنازعوا
فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصحاب دیوان را
بگوید تا مواجب ایشان با ایشان موفر دارند
و از وجوه معتاد بوقت تمامت برسانند
و از ظلم بر رعیت مستغنی گردانند و در وضع
اثبات و اطلاق و اعطاف و اتفاق نقص
خویش استعراض لشکر و استکشاف حال هر یک
واجب شناسد و هرکرا در خور [illegible]
ادوات چهارپای و سلاح بواجب طلب کند
در اعدا و اقتضاء و ان لیس للانسان الا
ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء

الاولی هر که پادشاه را بنیکو خدمتی آثار دوستی بدید
آید مواجب بیفزاید و بازانکه در اقامت مراسم
بندگی تاخیر و تقصیر جایز دارد و بعد از تحقیق
و وضوح نیت و نومیدی از اساس رشد
بلکه حرمان بروی کار دو و از اکم شقاوت
بوکه زان نعمت حمل کند و طریق عصیان و عقوق
و نسیان خوف پیش گیرد و بند نصیحت امنع
و ابا مقابله کند حکم سیاست بروی رانند و اتفاقی
که متضمن استیفاء فسادی بزرگ باشند و جلوه
تناسل تا هر کس ثمره فعل خویش بیابد و پاداش
عمل خویش ببیند در عقب دیگران در مواظبت
شرط خدمت و مراعات حق نعمت و مجانبت

مواقع

مواقع نعمت بیفزاید چه در کار ملک هیچ خلل
زیادت زادان نبود و در جانب سیاست
هیچ حالت قادح زادان نباشد که نوحی
در خدمت جان سپاری و از عواطف پادشاهانه
محروم ماند و کوهی از طاعت تقاعد نماید
و از ادبش ملکانه نجات یابد و وضع البلاغه
فی موضع السیف بالعلی مضر کوضع السیف فی
موضع الندی اما اگر از زمره حشم مجرمی خائف
در پناه تو بگریزد و دست در دامن اعتذار
زند او را از لذت عفو و نعمت رحمت خویش
بی نصیب نگردانند و جناح امن و امان بر سر
جناح وی گسترانند و بر انکه این سعادت رفیق

او نشود و بخویشتن در معرض اهانت و استخفاف
نباید آمد بروی عرضه دارد و بایمان مستظهر
و مواعید خود را آلت استمالت او سازد و جز
یاس و هجرت مجلسی که موجب یاس و نفرت
باشد نمود نباید و آنچه بر رفق و لطف ملتزم شود
بخشونت و عنف آغاز نباید نهاد و از رضا
و درشت خوئی تجنب و تحرز واجب باید داشت

ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک
و اغضا نیز باید چه هر که گوی نظر از اکتناه کند
و در اندیشه تا زا دلیر کرداند و سوق فسوق
هرهنا اطراف کرداند و صورت عجز و فتور
و سمت ضعف و قصور کیرد جایز نباید شمرد

معه

وحلم الفتی فی غیر موضعه جهل فی الجملة
بر جمله افعال بر جادهٔ خیر الامور رود و از طرف
تفریط و افراط با اعتدال و اوساط گراید تا نظم
اعمال از قانون صحت انحراف نشود و اسباب خلل
دست در هم نزند و خاطر در دل مشغول حادث
نگردد و اعراض ناکامی لازم نباید و تخصیص با
کرافات اتفاق او بر خشم و حلم چنان افتد که
از اجحاف و تعسف دور باشد و حد اسراف و تبذیر
نرسد ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها
کل البسط و مصادر خرج با موارد دخل یکسان
دارد تا مصالح ملک را اساس باشد و ظلم ضرورتی
نگردد فان الظلم مرتع وخیم و مرعی ذمیم

تا غزاة و مجاهدان که کار ضبط اثبات ثغور

کتاب زردانی و محوی کلام ربانی و فضل المجاهدین

على القاعدين اجرا عظيما معلوم و محقق ماست و مبلغ

عندی اثبات ادعوی والذین جاهدوا فینا

لنهدينهم سبلنا مفهوم و مصور ضمير منير و فضل

کرم دوان حضرت عظیم داعی گشته و بر کفایت ان مهم

مواظب کرداند چه تقویت بازوی اسلام و ترتیب

مثال شریعت و تمشیت کار دین و قلع قواعد شرك

و قمع ارباب جهالت و دفع احزاب ضلالت که

بموجب یا ایها الذین امنوا ان تنصروا الله ینصرکم

و یثبت اقدامکم موجب مزید دوام نصرت

و ثبات اقدام قدرت و نجح مرام دولت با شد هر

بواسطه ترغیب جماعتی این طایفه در حب این

فرض مقیس شود و فرموده ایم تا ثغور و سرحدها

بمردان کی بلاد و دلیران کار دیده و اهل دربت

و جنگ و باس و جلادت که با تجارب روزگار

اشنا شده باشند و با حوادث زمانه همدم

امده و بتیقظ و تحفظ مذکور و بمردانکی و فرزانکی

مشهور فلا ينكصون عن نحور العدی کرة و لا

یلفتون بایدیهم الی التهلکة رجال لا تلهیهم

تجارة و لا بیع مشحون و معمور دارد و فتح

وقت اذان جماعت که زینت داعی و شجاعت

حالی باشد خالی نکذارد تا اکر ناگاه جایی

پیدا اید با جمعی روی نماید دران وهلت از عواقب

غفلت معصوم باشد و بوحشت ندامت و سعت
ملالت موسوم نشود چه ترتیب مصالح و تدبیر
جهات در اوقات باید کرد که عنان ممالک
و اختیار در دست باشد نه آنکه کار دوستک بای
ناچار افتد و چون بامر شغل پردوخته اند تدبیر
حاصل نباید و فن مودیم قادر حفظ و حراست
رعایا بر وفق عقل و کیاست احتیاط احتیاط
و سیاست بجای آورد و تنظیف آن از دزدان
و مفسدان واجب دارد و حفظ مسالک از لوازم
ضبط ممالک شناسد و باز ادکاتان دانا
سبل ابیع سبیل ناخوش دل و مشوش خاطر
نکذارد چنانکه اموال و دماء ایشان از قتل

و نغل

و نفل مصون باشد و از نهب و غارت مامون
که ایشان نیکان و ابکان و ثناکویان ملک طبع
باشند ذکر خوب از حکایت ایشان منتشر شود
و نام بد از شکایت ایشان سایر کردد و قوام مودیم
قاده سیاست اصحاب جرم که از دعایم شهریاری
و لوازم جهانداری است قدم بر جاده تثبت
و تحرز نهند و منتهی احتیاط و قصاری اندیشه
و نجی من نحی عن بینة
بر مسد لیهلک من هلک عن بینة اد بر موجب
مصلحت بمقتضی شریعت و ورد تجربه داعیه هوی
و میل طبیعت و متابعت عقل و سکینه کنند نه
مطاوعت خشم و کینه و تا مجال عفو و اغضا
باید خویشتن در طبقه والکاظمین الغیظ والعافین

عن الناس معذور دارد چه در وقت هبوب

نایرهٔ غضب و دوران دایرهٔ سخط دو حاکم

ناتوانی آن حکم باید فرمود که چون ایام خشم

سپری شود و نوبت رضا در آید عوض آن دادن

و تلافی آن فرمودن در تحت قدرت ظلّ

سبحانی و امکان نوبت بشریت آدمی نیاید چه معلوم

کرد عمر دریاست که جز خزانهٔ ملکوت بهیچ نسبت

نباید و جانی رعناست که جز از آشیانهٔ جبروت

قل الروح من امر ربّی نپرد و چون قفس تن شکست

و بر کنگرهٔ عرش جای لی مع الله نشست و از مرکز

اشباح سوی حظایر ارواح پرواز کرد و تنبیه و

و پشیمانی متدارک آن و امانی باز نیاید نیامد

علید

علیدای ساعة مندم اما در حق جماعتی شهریار

که بر هتک اسناد و سفک دماء احرار دلیر

باشند و در ابطال جوانب و اغتنام مصالح

قصد و جد سعی پیوندند اما که سبب بقای

جزوی و مستدعی فساد کلی باشد جایز نکرد

و دفع شرّ و لکم فی القصاص حیوة فرو نگذارد

تا هم مصلحان آسوده و از مبدع باشند و هم

مفسدان فرسوده و ما لبدع و هیچکس از بیم

هیبت او خالی و از امید رحمت او بی نصیب

نماند تا نه از استغنا پای در حد طغیان

نهند و نه از نومیدی دست در شاخ عصیان

زنند و فرمودیم تا در مهمات که ساخ شود

و طامات کم واقع کرده با بزرگان خشم و مقتدایان

و معتمدان ثقات و کاردیدگان دودمانها که

عقل کامل ایشان گره گشای مبهم نوایب و فضل

شامل ایشان نقش بند صورت مطابق باشند

و رای رای صافی ایشان زنگ حوادث را

صیقلی تواند یافت و مانند فکر شافی ایشان آخر علاج

اولی صورت نتوان کرد بر ضبط و شاورهم

فی الامر دود و باستبداد رای خویش دربند

استعداد دفع آن نشود که من اکثر المشورة

لم یعدم عند الصواب مادحا و عند الخطاء عاذرا

و عزایم در کارها بعد از تدبیر وافی و تفکر کافی

با مضا رسانند و حزم و احتیاط از بدایت تا غایت

و عنوان سعادت دانند و تا توانند از محاربت

مجانبت نمایند و رای و مشاورت را بر جنگ و تخاصم

تقدیم دهند الرای قبل شجاعة الشجعان

هو اول و هی المحل الثانی و خویشتن را در تکلف

فتنه و طلب صلح هیچ غضاضت و مهانت صورت

نکنند و مصالحت خصمان را برغبت صادق

و احتراز تمام پذیره شوند و ان جنحوا للسلم فاجنح

لها در نموده تا در عفو و جود و عهود مخالفان

و موافقان نقض و خلف روا ندارند و در فرمان

و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا پیش

خاطر دارند تا دلها بر مودت او متفق و زبانها

در محمدت او منطلق گردد و در عاجل و آجل

ثواب جزیل و ثنا جمیل حاصل باید و دوستکامی
و خوب نامی بیخ کرده مر بنکونامی جون درخت
هر جه نفس زده جواب هر جه [illegible] که
گوید پادشاهی و بخت التمعل کرده و عاقل
از جاهل بجا سبب آن تمیز شود و اگر بیمیز
کردن صد هزار بیخ بدست آید غلطی تمام بود
بزرگ و غلطی ما یکان باشد که تمیز و نام
نیکو از هزار صد هزار گنج بهتر است

کل ملک الغایب [illegible] والموا موروث و مضبوط
مکن علی ثنا حسنا ذکرا فانا الناس احادیث
درنمودیم تا بر موجب اعطا الغوس یاد دنیا
در دیوان خویش کارکنان و اصحاب

چنان جهد کند که امانت و دیانت موصوف
باشد و بعدالت و کفایت معروف و باید که
موجب تقلید اشغال بدو بر مداد کفایت
باشد نه بر میل هوا و عنایت و رعایت کند تا
با رعایا بطریق مجاملت و حسن معاملت سپرند
و همکنان را بچشم شفقت و رحمت نگرد و با
املاک و حقوق معاف مقرر و مال معین دعوی
نکند و در سعی [illegible] داد [illegible] عدالت کوشد
این [illegible] دو بال [illegible] باشد [illegible] و حکم
مملکت با امثال آن و امثال [illegible] و اگر [illegible]
باشد [illegible] آن مبالغت کند و از
عقل کامل خود [illegible] با اعمال ایشان [illegible]

وخویشتن را از کیفیت معاملت ایشان باز نما[ی]

بیگانه نداری و تا هر که در این ابواب بر قانون

صواب رود پادشاه و اصطفاء او و مثال دهد

در وی اعتمادی مستانف کند و هر که در ضد

اموال تبسط و بر ضعفا تسلط پیش گیرد در صرف

و عزل او زود و قوف از طمع خود دور دارد

قوله عز و جل و تعاونوا علی البر و التقوی و لا

تعاونوا علی الاثم و العدوان باید که فرزند اعز

اکرم احسن الله بره التفتح در مراقبت این ارکان

زاد وجوده التفتح

و حدود و محافظت این شرایط و عهود که در

مذهب حق مفترض و از راه خرد نامعترض است

قیام نماید تا ذکر نیکویی و نام خوب و احکام

جمیل

جمیل و مثوبت وافر که همگنان طالب آن و آرزومندانند

و او را حاصل آید والله تعالی یکفیه و یبلغه به

غایة الامانی فیه و یوفقه لما یستحسنه و یرتضیه

بحکم مهر ابناء و شفقت ابوی انه ولی التوفیق والهادی

الی سواء الطریق سبیل امراء و کبراء و حشم و خیل

و ائمه و اهم و سادات و قضاة و مشاهیر و معتبران

و دیگر سایر رعایا و کافه ساکنان خطه خجند از اهل

مدد و دیگر عام اهل و حرسها الله ... از این سعادت

که ایشان را مساعدت نمود و از این دولت که ایشان را

دست داد بواسطه ایالت و فر دولت فرزند

اعز اکرم اطال الله بقائه و قرن بالنصر لوائه

بهره شادمانی بردارند و شکر موهبت و نعم

و نعمت ما بگذارند و شرط خدمت او بواجبی بجای

آرند و در وظایف دعاء دولت و ثنای حضرت ما

که عواید آن هم بدیشان عاید است بیفزایند و خلوص

طویت را واسطه قبول عبودیت سازند و طاعت

او را طاعت خدای تعالی و بطاعت ما مقرون شناسند

و خویشتن را از خلاف و شقاق و تعصب و نفاق که وخامت

عاقبت آن چون تبلج نماید محفوظ دارند و از ادنی

طاعت بوحشت عصیان نگرایند و از اوج شرف

خدمت بحضیض کفران نعمت نیایند و تجاهل را

بذکر اخلاق کریم و اعمال پسندیده او که نتیجه

قوت پادشاهی و ثمره فضل الهی است معطر دارند

و ایام ملک و صفحات روزگار خویش را بلبس خدمت

و پرتو دولت او منور گردانند و بافاضت معدلت

و اشاعت مرحمت او که از ما بمشاهده دیگر و بشاهد

تشبه دور طبیعت او منطبع گشته و بر حقایق آن

مطلع گشته متفق گشته و منتظر باشند و بشارت

قدوم موکب او که سبب آسایش ایشان و ادای بیش

آن ظفر خواهد بود مستبشر گردند و خدمت

ثواب او را از فرایض دین و دنیا و موجبات رضا

مولی دانند و مآل معاملت بتمام و کمال از استقبال

شمر کذا با قبال رسانند و از شکایت ایشان که

شکایت آن معلوم باشد توقع نمایند و اوامر ما را

منقاد و امتثال آن ممتثل باشند تا شرف احماد حضرت

و اختصاص مزید عاطفت ما در کار ایشان دریابند

ان شاء الله العزیز والصلوة علی من لا نبی بعده

ترتیب حال ارباب هنر از باب مساعی مشکور است

و ترتیب کار حملهٔ علم از جملهٔ فضایل مذکور و لوازم

ابنا فضل در اثنای مکارم اخلاق معدود

و توقیر و توفیر علما از اعداد عادات محمود و افعال

بر نواخت ائمه از قبیل اعمال واجب و معادی

قصور شبل دین و متکا مسند دولت از فرایض

و مواجب حیر هر که در ساحت مملکت صاحب دولت

فرمان شد باید که این ذخایر نیکو نامی فراغ

نشود و با تقلب احوال ملک مبالات در کار

شرع واضح نباشد و بر ذمت خویش احیاء امور

دین

دینی لازم داند و ابنای فضل را که حامل انبای

دین اند خامل الذکر نگذارد و شیمت اخلال

با جلال ایشان راه ندهد و هیچ متورع را

خاطر جای نفرت و تفرقه ایشان را غربت

وسیلتی تمام شناسند و ائمه را که اعلام خلد

اعلام دین باری باری دهد و بر وعظ مسلمانان

بر روس منابر منابر دارد و ما از فضل ربانی

وصد هزار شکر داریم که از توفیق باری

مدور کار ما حالی بدان خالی نیست و همت عالی ما

عالی که هر روز در باب علما انعامی تازه مبذول

در باب حضرت دایم مرتبت و در حق ایشان

مبالغ فرائیم و نخواهیم که هیچ رفیع در رفع بانفع

شایع شایع نماند هیچ عالم در عالم زینت طبع زیب
ما می‌افکند می‌زند از جانب ما خائب باز نگردد خاصه
کسی که در ایام دولت ما فواخاسته و حاشیه بساط
حضرت ما را که مقبل هر مقبل است مقبل ساخته
و اتفاق اتفاق اکثر ایام جوع او در جانب جناب
ما افتاده و او ابد علوم را بلطف ابا سخن خویش
کرده و سخن اهلیت را حسن اثنا در برآورده و چون
امام شهاب الدین را اشرف کالا فاضل مثله و الی الفضائل
مبلیه در کشف حقایق کشف شبهت را از معارض اقتاب
جبین بارز نتواند داشت و چهره پر نور معرفتی از نور بیان
آراسته نتواند کرد اند هیچ حاسد چهره دو برابر چهره
زبانی و دل زبانی انکار خاطر او انکار نتواند کرد و چون

میان

میان علما منافست بحل منافت نرسد فضل الخطاب
جزا در زبان فضل او نتواند بود و اگر در مضمار تحقیق
عنان بیان فرو گذارد عیان حال او از غرض برای بعضی
معنی باشد و الجواد عینه فراره و باز انکه مبنت و مفخر
و مبیت و معرس ادعوه صدر حضرت ما است و کفاه ذلک
شرفا فلا طول مدحه سر فاحید با بار عزت بر بنام
خویش بنا داده است و اکتساب هنرها در دها و جرا ساب
دثار و شعار ساخته و عاقبت عادلها ازرا
اختیار اختیار کرده و چون بواسطه بحر فکر حاصل
ساحت است شناخت است که جز در بساط دولت
ما صناعت علم را موسم کساد است بر درگاه از
درگاه ما ذره قدم ایستاده چه از مرتع مرتع ندرا

بد بنقتد واد جوار داخت کس جوار دحلت نظلبد
واد ابجا کہ شرہ ادعی است عقام مقطع شرہ ظلم
جوع واکہ ملتا جوع اوات مرکز اقامت ساخت
بود وموائد فوائد بلفظ دربار بربار کردہ دوامود
شرعی شرعی بواجب پوستہ بکرمشتے حاسدات
نعمتا ورا مستثنی نتواختند دید والجاهلون
لاهل العلم اعدا . بسبب غیرت هر عزت با او
نسبت دادند وجمعی دوستان کہ صبر بصیرت
ایشان بر دوستان حقیقت بنقتد با مبدا نکم
درمنبرها دعا داعی شوند زبان درمساوی
او دراز کردند واذا اراد الله نشر فضیلة
اتاح لها لسان حسود چون سخن این جمع بوسیع

نکمند

ما کذر کود شمع استکشاف برافروختیم تا صورت
حق در ظلمات این کلمات محجوب نماند چنانکه ذکر
حق عز شانه صابر را بمقتضی انکه است فی قوله
یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا
لاء قولنا دمن تتبع بلیغ وتفحص تمام غرض فاسد
هر حاسد وتمام در حق او ظاهر کرد و عقیدت
طاهر او در برائت او از آن ذور چون روز روشن
گشت و از طیبه او نسبت این تهمت بما مرتفع طعن
شد و اورا از ضد آن جمع بی باک با اعتقاد پاک
او و تنقیت واقی ما داقی امد چون محقق شد که
سبکہ عقیدت او از خبث صافی است و ملا بر
دیانت او چون ملا بس شغل دینی مانند است فی

ودانا دارد تفضیل آن اتاد و تفضیل آن اوزاد کم
بجز قبل باد و کشیده اند و بر حسن تحریر او بیز جلد
محضر عقد کرده و عقد فضایل او در سلک بیان
نظم داده بدین وسایل و وسایط اختصاص شود
حضرت یافت و انوار اثار دولت ما بر وقت تافت
واین مثال دادیم تا عزیمت او واضح کند و
با مل منفتح در کوی دعاگوی قدم زند و در مواسم
حضور خویش بجوهر مراسم تذکیر دار عتبه عتبات
و لشکری یاد موفور باشند و غشیان جهم
که مشتاق آن باشد بشیم احیا کند و از کار آفاق دنی
وقلمدر پس که اکنون در این بقاع اول من ضبع
بقاع است غافل نباشد و تکذارد که سمت الندرابر

برگرد

برگرد و بر سمت استمرار جاری کردانند و در عقد
مجلس وعظ که عقد ضلالت بدان منحل شود
و در ذو الجلال بدان منحل کردد و سم بزرک
منبر امنبر تکذارد و بوبها از اده مجامع احاج
بر بیت ز متولی تاخیر نکند تا خیر نکنند و
و سبب سنت منور کردد و سخنان کرده دل
مستمعان موثر اید موثر باشد و ترفیق کوشند
نرد تذوق تا لذت ادراک یابند تا
نشوده کوشش نظر از ابکوشه کوشه وعظ و انده
از خواب بیدار و بیدار کند و در تمهید مبانی
احوال مثانی و تعداد تامل و ند بسخنان
دلپذیر کوید تا بر سر منبر لفظ منبر مقالات شود

در نیفتند و در نیفتند آن رنج بی رنج ببینند و اگر
نکنند چون مرد نیکو باید نیکی و معروف نکنند اما نکند
نفس را آن رسد تا هر صاحب غرض که در او موقف
غرض او فرصت طلب باشد مجال کشف حجاب
نتواند یافت و میسر نباشد تا تقلب احوال
احوال به کثرت مقدمات ترکیب نفس که نفس
بند هوا است فرو نگذارد و در مقام تدبیر
دفعه ابتداء بنفسک تذکر کند و از پس دو سه
اغراض تا تواند اعراض نماید چه هر دو روز بار و هر
باید که از ذات کار هر دو در باشد و اگر نه
در منکر هر قباحت محروم ماند و جمیع اثقال
حبائل و اعلاء دام اسباب ضلال که عداء

انان

انا ان کرمل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون
انهم یحسنون صنعا دوا اید و اگر چه در شباب
طبع ذکی دارد شباب ذکی حاصل اید در کادها
از دقت و تانی تلافی نکند تا بی تحمل مشاق
کادها حصول مقصود در رسد نعم ما قیل من قبل
الرفق یمن والاناة سعادة فلذا ادا امورنظام
فقد هادا رام عقدها فی دفت ضوطها فقد دا
عثرت اصولها فنعم ان هذه مذکورة فی شان احد
الی دو سبیلا دکمی باهر و لیا دکمی با هر کلا
سبیل امرو قضاة و رعایا و سایر اعیان و کا
رعایا با خاطر خوه و نواحی ان اید الله امرهم
و ابد عمرهم انشکر فلان دام فضله که بساط

بقدم تقدم سپرده است مقتدی و مقدم داشتند
وجوهت
و مقدم او را معظم دارند و وجه او را موقر
او را موقر و از بجاد فضایل او معترف و بشرت
و تقدم او معترف و در شنودن اقوال سدید
و شنودن افعال رشید او باقصی الغایات رسند
و جمع مقربان که از جمله مقربان اند چون ندما وعظ
فرمان
ارشوند بر دوام فور خدمت او حاصل آرند
چنان است که همکنان در حکم این منشور دعات
روزگار
میمون بذل کنند چنانکه فلان بدل خویش را
کذارده و حلاوت شکر خویش بمذاق حضر
متواصل کرد دانشاء الله العزیز
مخلف
خطر مصالح حضرت دا طرف

بیارات

بیارات و در حجره دلنواز مشتمل بر تمام
صدد
و اصحاب صناعات و ارباب بضاعات که در
حسب
تقبل اشغال و معرض تکفل اعمال آیند و بر
کل عمل رجال متغایر و متمایز و بامر ملیا ذخمات
صناعات
این جهات در بی و بنیادی بکسی که بدقایق آن
بیفتد
خبیر باشد و بحقایق آن خدمت بصیر حوالت
و تا کار بکاردانان سپرده شود نقش تفکر
دواعی
از صحیفه خاطر سترده نگردد و فراغ بال از
کم
اختلال احوال حاصل نیاید و از جمله مهمات
ح
صلاح آن خاص و عام را عام باشد و مصالح
بلدان و وضیع و شریف را متضمن و علایق آن با هداث
دین و دولت مربوط و ترتیبات آن بر نهج حرث

دو ونق درگاه متعلق شغل معرفی است که در مصر جامع
محافل و مجامع از معرفی که مراتب و مناصب مردمان
بحیثیت ملاند و معرفی غریب و شهری بواجب نتواند
خالی نتوان داشت چه چنانکه مجالس خاص را انجا
حاجب است محافل خاص را از معرف استغنا نیست
تا حاجب حاجبان دمیان علی قدر الاجتهاد که
گذارد و معرف طبق طبقات مردمان علی دوس
الاشهاد برمید هد و شک نیست که ان جهم نازک
حالی از متقبلی مجلبا هلیت حالی عاطل بود و خلل
بزرگ این مصلحت عام را شامل چون خاطر اما
ظهیر الدین ادام الله توفیقه رجل السداد و نقیر
که عروس معانی را شکر در الفاظ دلاویز و کند
دوخنا

و تحلی ذات بیتا را جلوه مشاطه خاطر او دهد نتایج
روح افزای طبع نکته زای او محاوی فضایل را حاوی
و ملفوظات لطیف و محفوظات او محصول فضول
مغلقان را داوی انکه در سیاق سخن سباق
غایات شده است سحبان انگشت گزیدن از غیرت
سخنان گزیده او است و از معاصر حسب حسنرم
چنین حسنرات والفاظ را برنشتر با ستعاره
رقبه را رهائی کرده است واگر سحبان سخنان
او بشنیدی در ساحت فضل و فصاحت صاحب
ذیل خجالت شدی و داعیه فضل شامل ما
که دل نواز اهل بیان است و جاذب نیز صیت شا
ما که طواف اطراف عالم است اوطان حجرات احلها الله

کشید و در منزل رحب رخت اقامت بگشاد و در دل بر مقام

این مقام که تا ساعت قیامت باشاعت معروف باد

و انوار اکرام اعوان سعادت اصطفا از بوستان

خاک آنکه مقبل هر فاضل و مقبل هر مقبل است مبین نام

و مبخ عزت برای مقام این تربیت که از کمال فروهما

بلغی بکل بلاد ان حللت بها رجال زان خواند نجاد

طبع او امد و بامید ترجیب ما ترجیب اوقات عمر

پیش کرفت و مسامع فضلا را از نتایج طبع بی طبع خویش

آشنا ساختها فزود و در مجامع عقلا را بلطایف نتایج طبع خود

آراستها داد و ذکر خوب سیرت او که در زبان ساز

الناس سایر شد و بد بواسطه لطف قبول ما سایر برسرها

کشیدند و در بارگاه چند بارگاه و بی گاه بار یافت

و بار

و بار هنر خویش در پیش تخت ما باز کشاد و بضاعت دراعت

خود در عرض حضرت ما عرضه کرد و بار آنکه در دار شنودن

در شنودن این کلمات او هیچکدا از آنک کلمه با فصیح و من عنت

رغبت و تشکری باستماع سخن او موفور مبذول میم

مشاهدت و عیان نیز شاهد حسن بیان او شد و ادام

چنان دید که دل خرم در دولت مقام او خرم کنیم و با علا

اسباب منال او مثال دهیم معرف حضرت که جوهر معنی

فضل از اشاعت وجز رغل اهلیت او نیک دانست بود

مستفرع بتمکینی تام و مقتضی بخلعتی موفی باو ادرار داشتیم

و عشبانی بتشریف رای او بکذاشت و مراسم ان در موسم

او را مسلم فرمودیم تا بدل قسط و امل بسط این حکم را که لایح

صنعت او است وافق شرح طبقه دا هر فا عنقه اعناق

نماید و اعمال خویش بر پرهیزکاری و بردباری نزد
باری مقبول گرداند و صلاح حال و مآل خویش
در خویش‌کاری و خویشتن‌داری دانند و در امتثال
یزدانی صافی الطویه صادق النیه باشند و مناهی
شرع شریف نپسندند و جبلت ایشان بر تواضع و جود
که نزد فقیر و غنی و عاقل و غبی مستحب است مستحث
باشد و زبان را که سود و زیان سخن از او خیزد
بر نیکو گفت مسلمانان مطلقا منطلق دارد و قوم
تا از حضور بدرگاه در اوقات ختم قرآن مجید
نجویند و از محافظت بر فواید آن خبر باخبر باشند
و اهمال آن محترز و دور آن مقام حمید از تحمید و تمجید
باری سبحانه و تعالی بدان فضل کرم نطاق نطق محیط آن

توانند

توانند شد و در تقریر ادعیه بقول الطالبون علو کبریا
و ایضاح و بلاغت بلیغ و امداد درود وافر بر
سوی روان سید المرسلین علیه الصلوة والسلام
روان گردانند و بعد از آن دولت قاهره را بدعا از سر
اخلاص در حضرت اجابت که محل اختصاص باب
یاد کنند و همگنان را بر ادای شکر نعمت امنی که در تیغ جهان
کشای تیغ است باعث و محرض آیند و فرمودیم
تا القاب ارباب مناصب ارکان دولت کثرهم
و حکم بر آن موجب که در جراید دیوان انشا حماه
ترتیب داده اند و تهذیب کرده بر دفتر خاطر خود
مثبت گردانند و در مجامع بوقت نشستن ایشان
از القاب هیچ بر شمرد و رتبه هر یک استزاد

خویش زیادت و نقصان القاب ایشان جایز ندارد

و فرمودیم تا در محافل هر کس موضعی لایق آنکس

بنشانند و در رعایت استحقاق منصب و جای

میدهند و پیش از آنکه تحری کلی داخل دهشته عمل

جلوس رفته باشد تشبیه کرده ایما و اشارت بجای

نشست او واجب شناسد و در تعیین جای هر یک

رعایت حق منصب و محل استحقاق آنکس کند نه

هوا و میل طبیعت خویش و اگر بیادر قبعی بالای

رفیعی نشیند با عمری دو جوار صاحب امری انفذ

و در آنکه حق آنکس بوجهی لطیف که بی رنجش اب دوی

سلطانی مقصود حصول رسد لازم شمرد و فرمو

تا تعظیم ائمه و فقها و تقدیم صلحا و علما در رتبه انبیا

اعیا

اعیا انبا اند چون خالق غیر اتفاقی معرفت شان نقاس

میارند ایشان آداب و امور دین و دولت نوال که

زبان ایشان در باید در میان اجناس وجود نوع

انسان عین ایشان بلکه عین شریعت را انسان

کمال ایشان سلک ابا از نظام دهد و غیر ایشان که

دانشوری و برکی دانند و واجبی در تعدید القاب ایشان

نقاب تکاسل از روی طبیعت بردارد و در اعتقاد

القاب ثنا و دعا لایق درج ندارد و دم بکر ابعد

از اعتبار مکان و اعتبار زمان از روی و جا کام

تمام بنشانند و از سر احترام بلیغ با آنکه داند

تولیت دخل خویش در شکوه شکایت ایشان دارند

و فرمودیم تا مراعات عز با کرام غرفت و بادکه

بر دل عزیز ایشان محافل چون موجب الحزن عجبی
دست عزیمت حجاب جرئت پیش صبر جمیلت باشد
مصالح ایشان اعتنا واجب دارد و در هر حرف
ایشان از جاده مبالغت تحریف ننماید و شکسته
دل ایشان را بنشاندن در مقاعد جبر جبر کند
و نمودیم تا امثله و فتح نامها که از حضرت همایون
ما وارد شود او بخواند و باواز بلند او ازین
بلده و روز دیگر برساند و اخبار و اسرار الذی
استماع از اخبار سادات ملکه خویش یا ور دعوا
علی ملاء من الناس اجرا نماید تا ملتفم او موجب تعظیم
شوند کان فتوده و نمودیم تا در جمله این شرایط
معدود در معلم محله و داشارت فرمان خان

عزیز

پیشوای
عزیز فلان زاد الله عزه و لا غاب اللذین منه هر که
باستحقاق جمله منور عیان در نیس علی الاطلاق
کامر منبر عیان است هر آینه باشد و وظایف خدمت
و ثنا او را موالمنت نماید و درگاه او را که مقصود
هر که انجا باید حصول انجا مد قبله حاجات خود شناسد
و خدمت او را که فرصت سعادت دو جهانی باشد
وسیلت نجات و نیل درجات داند و خیرات و مبرات
که از حضرت ما در حق خویش فایض بیند و استظهار
حسن عنایت او قیاس کند هذا ما هدیناک الی
الطریقة المثلی و علمناک ما هو خیر لک فی الاخرة
والاولی فان تخلق باداب ما امرناک به نعم دام
تعلق باهداب ما زجرناک عنه ندم والله تعالی

یهدی من یشاء الی صراط مستقیم انه الجواد الکریم سبیل
بزرکان حضرت والا کان دولت و اماثل وکلا
و افاضل مملکت ادام امر قتدایهم و صانهم عن التفرق
علی یدهم انست که ظهیر الدین افصح خراسان از وفور
معروف حضرت داشند و بتجیل و اعزاز و اهتزاز
نمایند و در رونق و طراوت شغل او کوشند
و در مواسم نوامیس او را در ربایع و رسوم کار
ترفیع دارند و عبارات و محاورات غیر محابا او
در این جمله مرضا ملاهد و در کران بها سخن او را
که ملک طلوع طبیعت اوست بوجه طلوع خریدار
کنند و ثنا جمیل او که ایمن حضرت است با جمال
و احسان در حق او از انقطاع مصون کردانند
و در اثنا

و در امثال این مثال است هنشاد تمام اهتمام
نمایند و بحکم اشارت یزدانی که اولو الامر منکم
فرمان ازاد لوازم ایمان دانند تا در سرای سرای
جزای خوب شوند و در جمیع احوال خویش طرایف
که طایف ما و اطایف باشند ان شاء الله العزیز مثال
قضاء ممالک زادها الله حفظه بنام قاضی القضاة
صدر الدین اخ الملوک و السلاطین محمد خلف الملک
و ذکر استعفا بدرش خویش خلقی از سیرت
پسندیده ارباب دولت و مشکور عادت از سنن
سدید او اولو الامر که عنان مصالح بصوب اعتناد
ان معطوف باشد و اعطاف ممالک بواسطه تمهید
ان در هر ات ابد و اعتناء قدرت حسن نظام

از قوت بگردد و اقدام بیمن دولت موافق دخائن
ثبات یابد ترتیب فعال ملک حنفی و تبلیغ دواعی
مهمات دینی و تمشیت امور اسلام و نظر بحال
شرع است چه قوام کار شریعت و دوام نظم مملکت
توامان اند و المراد احوال ملک و انتظام اعمال
دولت متلازمان در قوام اسلام را استمرار جز
بنا بر سیاست ملوک کامکار حکمت نگردد و اساس
ملکرا استقرار جز بیمن حراست دین او نیابد کار صورت
نبندد و اجمال مصالح ملک نظام مملکت دینی
گستر کرده اند و اخلال بارکان شریعت علاج
دولت محنت زده مستاصل کند و تحقیق این معنی
از لفظ مبارک حضرت رسالت مغز و مطبوع و مضمون
بن

این دعوی از بیان صادق شافی صاحب شریعت مقصود
میگردد که الملک اس والدین حارس وما لا حارس
و چنانکه از عادات جبله پادشاهان هیچ حاجت نشود نیز
از کفایت امور دینی و ضبط مصالح شرعی که در بنا
موجب دوام اقبال و فراغ بال و در عقبی مثمر
نجات و نیل درجات خواهد بود و بیت از مهمات دینی
نیز هیچ مهم صرف عنایت و بذل رعایت مستحق تر
از ترتیب کار قضا و احکام قواعد احکام نتواند بود
چه بنای مملکت اعمال از حفظ فروج و اموال و دماء
و ازالت و تحقیق وجوه حلال و حرام و اثبات حقوق
خاص و عام بعضی رای متولی قضا که نایب مصطفی است
متعلق و مدار مصالح کافه مسلمانان از جواز معاملات

و مناکحات و قواد مخاصمات و مصالحات و غیر آن بنفاذ
حکم حکام که تمسکات شرعیه منوط و اکثر و العیاذ
بالله خللی در کار قضا راه یابد و در قواعد حکومت
تزلزلی پیدا آید و نوایر خصومت مشتعل شود و عقد
مصالح منحل ماند و احوال مسلمانان مختل گردد و ضایع
و اموال مسلمانان در معرض تلف افتد و عقاید ضایع و
ابد و حلال و حرام بهم امتزاج گیرد و معاذ الله هر گز
ارکان اسلام انثلام پذیرد و عروق دین انفصام
اغان یابد و فساد بصلاح و بنا و اخوت عدول
کند چون معرفت ما این دقیقه را شامل بوده است
برحسب این اعتقاد مبادرت و تنصیب این صدق نیت
ناظم بیده بانی عصر جهانبانی مجلس عالی مستاده است

و فضل یزدانی توفیق کامرانی عنایت ساینده دولت
توفیق تمام احکام در قبضه مشیت ما نهاده و حشم
مملکت را تنفیذ دولت ما فرو کرده و دل خلایق را
بقبول عواطف ما منبع امل کرد و اینک همواره عین
رغبت خویش بر مصالح دین محمدی صلوات الله علیه و سلامه
علیه گماشته‌ایم و لباس معدلت را بتمشیت این مهم معطل
داشته‌ایم و هرگز در هیچ حال باهمال جانب تعطل قضا و فتیا
نداده‌ایم و در تاسیس مبانی و تشیید احکام آن و وجوب
حسن اعتقاد غایت جهد و اجتهاد مبذول کرده‌ایم و در
اوایل کار و مباشر عهد پادشاهی این محل منصب
شریف را در کفل حمالت یکانه روزگاری عالم عامل فاضل کامل
چون جانب شریف بدر مرتبت شرافکن سرو دهر

انتم دوام و جمعیت صدور مشایخ عالم است و درود منافع

ممتاز از اماثل و اعیان جهان و در فنون مناقب [از دو جهت]

ذات امنان و بانی همه خصایص قدمت خدمت

او زیب دولت این خاندان مبارک است و شفقت

جانی که خلاصه و نقاوه دنیا کانی باشد و در دعا

گوئی حضرت ما اتفاق کرده است معمور کرد ابنای [ام]

و از بدایت این کار تا غایت این روزگار در رونق و

طراوت این شغل خطیر از ذات بی نظیر او در زیادت

بوده است و اعمال بر او با خلایق جهان بر سر افاضت

و افادت و مصالح مسلمانان از احکام و نسبت او

در بسط و کلات ملکی و رسوم جایزه با اضافت

ملاحظت او دار اضاءها الله منفی اکنون چون این [بندگان]

جهد

[و موسم] جهد جوانی در دعا گوئی خاندان ما بر آمد

کهولت نیز بر بساط مقام در نوشت و دست روزگار

قرار نامزد فرزندی او نوشت و از منزل اجتماع بگذرد

گاه وداع خواهید و غایت او داعی و تجدد اطوار

مصحف میمون در دست نهاد او نهاد و ایام بی فرجام

کی بزیدی نیز کام است در این تقاء مدارج عمر از پیمانه

[در] بلند بر مسند و منبر شیب که جهمانی چون عزیز است

حواشی عذار او نکهت تمام یافت و اعراض شیخوخت

[و] در حرکات و سکنات او تاثیری عظیم کرده و همت

بر خلوت و ارزوا و رفض اغراض و اهوا که حاصل

[طبیعت و] هر کامل و اختیار هر نجیبا است مقصور گشت

[تفرغ] او از مشاغلی که ذکر حق را شاغل آید یکباره

کوفت ملبث انکس که کند جنت دل اندیشه او

اندیشه هر چه هست بر طاق نهد قل الله ثم ذرهم فی

خوضهم یلعبون مشرع دیگر خلق همه زدوق درویش دعوی را

کار درگاه خداوند جهان دارد دوبس که کل شئی ما خلا الله

باطل دکل نعیم لا محالة زایل دراینوقت حقیقت این

حال بواسطه ادکان دولت تنها اهتر و مکنهم مجلس آ

ما اخفا کرده از اعناق این شغل دیرک استعفا خواست

و از قبل این هم نامه کفادی جنب دکل بنیان

عمر و زید او کاد خویش جانب شریف اشرف القضاء

تلاوزاد ادام الله تمکینه در زاد بابا بزه که حکام بهینه که از آن

اصل دانش و غی است شرعا بلکه مستمر داد ان کار سرودی

جوهری است هم دا معایب تهین دنیا این غایب بنیانست

بدر دو صد ده این کار معظم بوده است و بدین تحمل حقیقت

منصب موسوم با صالت جهت قطلله این جهم العم تعیین

کرده این حاجت به مجلس ما کرد با داستظهار بر دل حاجتمندان

نهند بر دانت دخوض خدمت و دعا گوی خویش کمال

اهلیت دا شخصا فراد و داد و سبلی نجح این طلبه دولت

اجابت این ملتمس ساخت ما چون در ایام منظاهد

عباد اشغال صدر الدینی بر محل سر و اختیار ده

بود هم و مخرج او از مطالع دینی و مخرج در علوم دینی

حقیقت دانسته و چنین شناخته که ما انکه شاخ شباب

او بیک شاد است و ایام جلالت او در غلوا طراوت

و وقت انکه کو نر ظران بتعاطی معاصی دست دراز

نماید در دعوات شهوات نفسانیرا اجابت کند

مرادات و مشارع لذات بر خلاف شرع شریف روا
دارند او در مقام دفع فساد ساخت است و مکنت
در قمع مشاجر کبار دزد و راه‌زن روزگار جود
کرده و دل دزدان بر شعوذه خبث جویش مولم کرده و بدل
و ایام عمر را بر اقسام تورع و تشرع داده و در حکمیات
شرعی و مهمات دینی از تقلبات مداهنت و میل خطا
جنب و طهارت ذیل حاصل او در ده و جوامع همت
بر آن مقصور کرده است اعتراض از دامن احکام
او مقصور باشد و ایات حق ظاهر و روایات شرع
منصوص بحکم اقتضای رای او و انتحاج استحقاق
او را التماس جانب شریف بدرین محل از استعداد
فضل حق نعمت ناخانت و ثاقت کارها خیر و خوبی موصوف ادام

داده که

و او آ مشرف داد مراضای عزایم و تفویض اعمال
با صاحب مقرون کند و هو ما دفیا الی سبیل الرشاد
و جاده بنای طریق السداد قضا و جمله جمالک داد فجامعه
بسط عدل فلان که بر کمال استحقاق او این مختصر دلالت
واضح است هیچ ریب و شبهت ندارد ان قادح نیست
ارزاقی داشتیم و تعمیر داشت مساجد و اوقاف
از تکمال تمامات و صرامت او بازگذاشتیم و اتمام
مهمات و اهتمام مصالح این کار رو بوجوه امانت
و دیانت او که ابواب مقاصد بیامن او کشوده شود
با زینت و اگر چه فلان بحر د شامل شافی و حل
کامل کافی از نقد بد شرایط و عمل بد حراسم این
شغل مستغنی است و افعال و اقوال او بر کمال علم و دیانت

وسداد سنی بجهت آن ثواب را تقدیم این ابواب
اندر ذکر کند و مثال ها داد در سعی که ایشان را توفیق رسید
امام سازد و دقایق آن را در خاطر خویش مذکور
حتی و مقرر دارد حتی شناسد چند نکته که نکته علما ایراد
بران باشد و عواید و فواید آن عموم تمام دارد
میکنیم و مبنی بر آن ناس و علامت فضل و نیت تربیت
تقوی که وسیلت نجات عقبی و بنیاد سعادت
عظمی و ملاذ اهل معنی است متحلی دارد یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله حق تقاته و چون دنیا فریبنده
ذهن آن خویش زردی حلوه دهد بر جمیع احرار متفطن
باشد و ما عند الله خیر و ابقی و مشاعر ملا امراب
شعار شرایع کرده اند و چشم و دلها از مطامع معنوی

ومطامع

ومطامع مخزی صیانت کند و حب ایزد را که
بر همگنان واجبست و بر علما که موهبت معرفت
یافته باشند و خلعت کرامت پوشیده و بر دقایق کار
وحقایق اسرار واقف گشته و خلوتخانه سینه را بنور
هدی روشن کرده واجبتر انما یخشی الله من عباده
العلماء مشعر باشد و فوت جرات این مخافت
در هر دو جهان مستلزم حرمان که امروز در مقام
ارتکاب مناهی از هیبت الهی قدمی باز پس نهد
و عنان جذبات شهوات از دست طبیعت باز
ستاند یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه در صف
مردان کار را جند دارد در زمره السابقون الاولون
جز و در جنات نعیم بدرجات کریم برسد و اما

من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة
هی المأوی و مضمون آنرا در وقت استماع دعاوی
و فصل خصومات و امضاء حکومات خویشتن را از
اغراض انسانی و اعراض نفسانی خالی کرداند و متابعت
حکم شریعت کند نه مطاوعت هوا و طبیعت و میل و مداهنت
مرفوض داند و رشا را مانند داء مرض ردی د
شناسد که یوم تبلی السرائر مکنون ضمایر موقوف
عرض خواهند آورد و پاداش نیکی و بدی از [illegible]
فضل و عدل محسن و مسیء خواهد رسانید فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره
و مضمون آنرا بر قراءت قرآن که از دعائم ارکان ایمان
و مصابیح اعلام اسلام است مواظبت نماید و با
آماد

آمادان مستفتی و ببینات آیات آن مقتدی باشد
و مواعظ آنرا بگوش هوش استماع کند و فرائض آنرا
بجان و دل اتباع واجب داند و در تدبر محکم و
و متشابه و تأمل اوامر و نواهی آن عجایب تفکر کند
تذکر برسد کتاب انزلناه الیک مبارک
لیدبروا آیاته و لیتذکر اولو الالباب و
و مضمون آنرا در اسناد اخبار نبوی که حوادث
قوام اسلام بآن توانکرد طرفی از اوقات مخصوص
دارد و احکام از اکثر فهم و سهم فرمان کریم آنحضرت
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
در انتهاج سبیل رشاد امام و مقتدای خویش
سازد و بخلایق و عادات او که فهرست سعادات

باشد تادیب و تخلق نماید و در اکتساب حق واصابت
حکم باستظهار و دقت استماع سنت او توسل جوید
و شطری از کلمات و آثار صحابه رضی الله عنهم که
نجوم آسمان هدایت و سکینه اشبان معرفت و ریاحین
بوستان حقیقت اند در حفظ و ضبط خویش آورد و دفتر
اقتداء ایشان در صحیفه خاطر نگارد و قال رسول الله صلعم
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و صیغ ما ثم
نادر جام رستا نواع علوم و ملابس سعادت فضایل
زبادت احتشاد که مثمر سعادت رشاد باشد تقدیم
کند و بدارست فقها و مجالست فضلا مواظبت جلید
و از مذاکرات و مباحث کلمه نظر و مجارات و مشاورت
نقل مذهب که فواید آن مستنبط مستعین باشد حیر
کند

همت بر تعرف حقیقت حال بعث کند و توفیق مطمئنه
خطا علوق مفتنه صواب عطا دهد و منشور مرتع عقبیرا
بلوامع ارشاد منبج کرداند و خاطر سفیم را بمدادات
هدایت با صحت معرفت برد و موارد عنو مت ازشوایب
تردد مصفی کرداند و موائد علوم را با قداح احتیاج
حیاکند شعر ولا تحمل الشوری علیک غضاضة
فان الخوافی رانه للقوادم چه در حق اکمل خلایق و افضل
موجودات کی از ذات وای و صفات عقل بیتاب
درجه استبداد بود در حالت حاجت استمداد
فرمان ربانی چنین نفاذ یافت که وشاورهم فی الامر
فاذا عزمت فتوکل علی الله و صیغ ما ثم تا داه وصول
ارباب دواعی و اصحاب دعاوی مجلس خویش گشاده

دارد و نقاب احتشام و حجاب امتناع از پیش بر کرد

و در وقت استماع کلام متخاصمین بر موجب کلام

نبوی که اذا اختصم الیک اثنان فسو بینهما فی اللحظ واللفظ

التفات خاطر با هر دو جانب یکسان دارد و از ترجیح

که بغرض مشوب و تفضیلی که بار قضا منسوب باشد

اجتناب نماید و مبادی شریف و دنی و فقیر و غنی در عقد

قضیت از حد سویت نجنبد قال الله عز من قائل

ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی

ان تعدلوا وان تلووا او تعرضوا فان الله بما تعملون

خبیر تا همگنان بقوت دل و اتساع امل در استنجاح

مقاصد و حاجات و استفتاح ابواب طلبات مشکو شد

و حقی که از راه شریعت ثابت کند میابند و معزما نیم

تا البته

تا البته بخویشتن کرد حمایت و عنایت کی مکین جای

ضلالت و غوایت است نکرد و در سخن هیچ حامی و معنی

دوا ببخشی نیز التفات نکند و نسبت مادت اطماع کاذب را

از جانب آنچ شرط شریعت بر بلغ دارد که چون وداع

ثبات که در قیامت و بینات باشد جواب خطاب

حضرت عزت متعین شود هیچ از یک تصدی اعانت

او نتواند کرد و لکل امری منهم یومئذ شان یغنیه و اگر

پای متعذری در میان آید و در حکمی از احکام

دست پیش خود خواهد که بر قاعد از قواعد اسلام

سپرد و غرض خویش را بر حکم ایزدی تقدیم دهد جانب

صدور الذی را مند و باشد با نکه جانب خرا راق و رعایت

جانب آن متعذر فرو نگذارد و اگر از منع انکسار ادا

حضرت
حالی حایلی باشد اینحال بمجلس ما رفع کند تا دفع
دیگران عادت چنان فرمایم که او را از مثل آن
ابد
عناصت که بمال شریعت پژمرده کند امانی بیدا
دوی
درونق علی رضا که طراوت اسلام بواسطه آن
حقوق
نماید بیفزاید و استیفاء اموال مسلمانان و لحاظ
مستضعفان که باستظهار آن دست دهد نقصان نگیرد
حکمی
و میفرمایم تا در حوادث شرعی که سانح شود و وقایع
که ظاهر کرده اند و امثال مجری آیات کتاب
منزل کند و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الکافرون و بعد از آن التجاءات قوی اخبار نبوی
صلوات الله و سلامه علیه سازد ما اتیکم الرسول
واقعه
فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اگر در صورت

از آن

از آن در حجت قاطعه برهه شرعی نیابد دجال
طلب
استدلال نه ببیند تمسک با جماع امت که کاشف
لازم شرعی چه اجماع ائمه هدی و اجماع امت محمد
حق
و اتفاق نیز ~~همچنین صواب و حجت و مصلحت~~ تا خبر
مصلحت
بر محض حق و عین صواب و حجت و دیر محض حق و
والسلم
مسترشاد شوانه بوده تو له علیه الصلوة
شود
لا یجتمع امتی علی الضلالة و اگر صورت فی حادثه
مسدود
و ضرورت حاصل آید و از این دلایل طریق قیاس
ماند در جوع اقتباس تا مارا نج کرده در بناه فکرت
بندی
و حما بنده ای صایب کردد و بعقل کامل کرد نما
وود
راه چنین و کتابند بند شکست تا تیجه نماید
برسد
اکامت شرایط اجتهاد باشا جهد وجد

فان کل مجتهد مصیب ومیرزا صاحب نادر تنفید حکومات
از مجلی که باطل را در صورت حق وانماید ورای
در سرا از مواضع اصابت دور افکند وطبع نقاد
بر مجانبت مواضع تحقیق اذعان کند محترز باشد
و توقف و تثبت نیز بعد از وضوح تهمت و تقلا بهم
شرایط تحقیق مجلدی که شبها تر ابر خواطر مستولی
کرداند و تردد تا صواب باید بیشتر داده دهد تا محمود
شناسد چه بیشتر اشغال که صفت حد و کمال دارد
چون از حد بگذرد سمت عیب و نقصان گیرد آن
خیر الامور اوسطها و میرزا صاحب تا اکراه داد بعضی
از قضایا سهوی که او میرزا داد از امثال آن معصوم
نتواند بود در امنه و بعد از آن بر ملاحظ قلم وحزاله

قلم خویش رجوع نماید مناسب حق پیش گیرد و خوشتر را
در تغییران حکم هیچ شبهه ومنقصت صورت نکند
فالرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل ومیرزا صاحب را
تا در خدمت دوز کیشب شهود کی بنا احکام بر قول
ایشان است احتیاط بلیغ نماید و در استبرا و استقصا
و تعرف حقیقت اعتقاد حسن ضرورت و صدق کیاست
کار مند دو بر قضیت [illegible] شهادتیم و قبلون از کیفیت
شهادت ایشان جواجی بر سد و تا عفاف ظاهر
و طیب نفس و نزاهت خلق و دیانت و قلت طمع
و صدق لهجت کسی معلوم نشود و مزکیان دم
عدالت بر وی نکشند و محقق نگردد که زندان او امضوا
الشهادة [illegible] دل [illegible] است و غرض او

از عرض شهادت اجتناب اجرت نه اکتساب اجرت
گواهی او در امضاء حکومات که عملا جز شگرف
مقبول ندارد و اگر بی عاقبتی نااهل از سر جهل [شهادتی]
بخلاف داشته اقامت کند و استکشاف احوال
و استیناف سؤال خبث سعاة او در معرض ضعیف
آورد او در مآلش او اتفاق که از آن فسادها زدک
جز دان جادهٔ مصلحت ور داند و اگر حاجت اید [آن]
رفعت بیار کاه ما بردارد تا بواجبی تادیب
متعدی لازم داریم در دفع او جانب سیاست
نامرعی نگذاریم که در قرآن مجید شهادت با عبادت
اصنام که اعظم آثام است در یکمقام مرقومات
و محو آن از صفایح عزایم [محاجره] عقوبت سیاست خردانم

ازدواجات

ازدواجات قال عزّ من قائل فاجتنبوا الرجس من الاوثان
فاجتنبوا قول الزّور و مبغضانیم تا در استخلاص
حقوق مسلمانان که دعوی ما متوجه شود و حمایت [طلبت]
و ملاحظت در وجوه هند اهمال و امهال دوا ندارد
و حلیه امتقاضی و محصل اموال ایجاعت سازد
و هیچ عذر در محل قبول نیارد مگر عرض حجت که
املاک و املاک سایر راحوال او انکند باشد
و باطلاق او مطمئن فتوی کلام ربانی و حث داده
وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و مبغضانیم
تا اموال غایبان در حجر نایبان خویش دارد
دیگر دهان امین معتبر بیارد و در تصرف ناجایز تا
از خرج و اشکال آن مانع اید تا حق مسلمانان [مذهوب]

شود و نام نیک که جز بنیر کردن خزاین و بذل رغایب
بدست نیاید در یابی بفضل و میفرمایم تا در حفظ
زکات که برکات آن بایام دولت رسد و دایم عام
مملکت را استوار کرده اند سبب و هماد ن بود
زده علی قواعد احدی و مستمر مولد بقسمت
میان ارباب استحقاق متفرق کرده اند و بسبب
اطفال و ایتام بتمام و کمال در دست قواعد امنا
و قوم اعفا که طمع طعمه حرام در جوف کرده
ایشان را در عداد جماعت که یاکلون اموال الیتامی
ظلما معدود ندارد و در بعث بند و وصایت و لا تاکلوا
اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا و نیز
و بگوید تا در امانات و شرایط حسن تدبیر و شرط نیز

بجاو

باب
مباشر شوند و نظر عنت و شفقت بر استقرار نتایج آن
مبذول دارند و در اوقات بر صاحب حق تقدیم
کرده از تقصیر و تبذیر بر یکسو باشد تقدیم میکنند و
چون آثار استقلال اطفال ظاهر شد و ایناس
رشد ایشان افتاد و قلم تکلیف بر ایشان جاری
گشت و قبول امر شرعی بر ایشان واجب شد بشهد
شهود عدول که از حق عدول ننماید حق مستحق
رسانند کما قال اصدق و هو اصدق القائلین
وخیر الواعظین وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا
النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم
و میفرمایم تا در تزویج ارامل که مصالح بسیار را
شامل و قضاة دار الاسلام بحکم اجازت شرع

حاصل نواز را باعث باشد و بتقدیم احتیاط در صحت
عقد انکحه که بنای انساب بران مبنی است و اجتناب
شریعت در اعتنا بدان خصوص صادر و مبالغ
بلیغ کند و بکوشد تا باستقصاء در صداق اثبات
صدق عنایت مصروف دارند و بحسن کتابت در طلب
کفالت اجتهاد نمایند ان یکون نواظرا بعینیه اشد
من خشله واهد واسع علم و مبقر ماثم تا در کار
کل فن تا جای حکمی که از قضاة اسلام بدو رسد
بعد از تحرز در مواقع شبهت متعرض داند و عذر
کوی باشد نه عیب جوی و ساز معایب باشد نه
مظهر مثالب که المؤمن یطلب المعاذیر والمنافق
یطلب العثرات و در نقل شهادات عقل و علم امام را

سازد

سازد در موجبی قوی بنقض عقد سجلات و ابطال
احکام حکام اقدام ننماید و تا امکان تاویلی شایسته
هست باید و نظر بر ان وجهی از وجوه صورت نبندد
در امضا و تنفیذ ان بکوشد اما اگر وضوح بطلان
ان تاویل را محل و عذر را مجالی نگذاشته باشد
و موافقت ان بمخالفت اجماع امت و خوف مصلحت
خلق ادا خواهد کرد در عایت جانب حق مقدم
باید داشت فالحق احق ان یتبع و مبقر ماثم تا در صیانت
امانت که بدو سپارند از جمیع وجوه باید در مصالح
و خالها او ادی و تا جای وادی مبالغت عظیم
تقدیم کند و در حفظ آن و دیعت بر مقتضی شرع
مجتهد باشد و از نظر و تصرف نا مستحقان مصون

و محفوظ دارد تا بوقت استدعا صاحب حق بامانت

باز سپارد ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات

الی اهلها و بعضی مانیم تا در مجلس قضا جماعه امنا

کاردانی که انواع قضایا را مستوعب باشند

اشغال دیگر را مستوجب و اکند و در اختیار

و اختبار و اجبار و اختیار انجمل که جمله امانتی

برند کنند نوبت و تا نفس تمام برند و تحقیق حال

ایشان بتقلید عمل مقدم دارد و چون تا بر وظایف

و حسن سیرت که بخیر بهر او وان داد بوده ان

اطلاع یا بند او زاده چنین کارها نماند توان

کشید اولا تا بی در هنر اصیل و در حکومت

عدل بعد بل با در غی تمام و فضلی کامل و دیانتی

بی‌شبهت

بی شبهت و معرفتی دقایق علوم را حاوی که بتکفل

این عمل و تقبل این عهود را متوضح باشد بنصب

فرماید تا در جهات جزوی قایم مقام او گردد

و مصالح محتاجان را باتمام زیادت و سبیلی باشد

و نیز اگر از راه غفلت انسانی در کاری تقصیر

یابد با اختیار قضا هلی اتفاق افتد و سبیل اخطا

از محو آن اظهار تنبیهی لازم داند تا البته بحقیقت

صحیح بیجان وار بیابد و معرفت صحیح کس رسد

بی دا اجال و مهمت و طعن عاید و کار حق متوقع و

فضل متدرع و شرایط حمق بر قبالات را عارف

نجیب مقالات واقف و در معرفت اسالیب

ماهر در راه صدا در سجلات و دقایق فادر و مرتب

کما قال الله تعالی و لیکتب بینکم کاتب بالعدل و دو کلان

شوده مجرد از علو مرتبت با حیز که بر اسرار دعاوی

و بینات مطلع باشند و نیز بر حال حکومات و منشور

صور دقایق مطلع بر کار کند تا مدبر ترتیبهای آن

مجلس قضا هر روز زیادت گردد و ثواب و ثنای که

همگنان جویان این دو سعادت اند دولت ما و روزگار

اورا حاصل اید و میفرمایم تا او حال قضاة و حکام

جملگی ممالک که نواب و گماشتگان او باشند و حکم

او در تغییر و نصب منصب ایشان نفاذ دارد و با خبر

باشد و هر کرا موفور علم و ظهور دیانت اهلیت

تقلد امر عمل و استحقاق اعتناق این منصب بیند آن

کار دینی رو بدو مفوض دارد و اشارت کند تا این

وصایا را

وصایا را که بر شمردیم در جملگی قضا با کار بندند و بار انکه

در علم قاصر و در عمل مقصر باشد دیم از آن بود

که در تحمل این امانت طریق خیانت سپرد صرف

عنایت صرف و عزل او از مواجب شمرد قال

بقوله و قوله الحق و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ

الیهم علی سواء ان الله لا یحب الخائنین و میفرمایم

تا در عمارت مساجد و مواضع خیر که تعلق بدو قضا

جمله اهتمام داشته است و اکنون در حبالهٔ تصرف

او آمد جد و جهد نماید و ترک مرمت آن که از آن

مدت بر زمین خیزد شرعا در سا محظور شناسد

و آن مقدار اشراف اقامت جماعت و رسم نماز

که از شعایر اسلام است مانوس دارد و نگذارد که

عبادالله را بر چهره طراوت آن فشیند چه در هر و
سرای از آن معرفت و مضرت تمام خیزد و من اظلم
ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی
فی خرابها اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا
خائفین لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الاخرة عذاب
عظیم و مبتلات از اخو ساده بجبار در تحت
اهتمام و حمایت شفقت خویش آرد و در نوبت
ان نامی معماد که تیمار ان بواجبی بدارند و در استثمار
اغراس و استعماد اعمال و استکثار اموال و اثمارت
وجوه دخل ان مبالغت کند و از طلب لقمه حرام
و کسب طعمه خبیث دور باشد تا مزد کند و مشرفی
امین و محاسبی حاذق را که خبیر و ظهیر ارتفاعات

در هر

در هر معرفت و ضبط کیاست خود آن را وجوه
بر تفصیل و توفیر متولیان ان وقوف دهند
ایشان کارد و دراجامات ان اسباب اسباب
ضبط ساخته دارد و حقوق اجارات دواد
تا در مسند اطماع ان عمال ان کوتاه ماند و محصول
وا ارتفاعات بعد از استقصا در استیفاء ان صبر
چنانکه واجب است بشرط وا اف در مصارف
وجوب بپرداخته کند و تعلق مسالک کرده ان
نیز کرده باشد و استیفی شرع بانه بپرده و دامن
حرص بر زده از ان برید کی دارد **بیت** تا صیت نام
نیک شود اندر و منتشر تا ذکر و فعل خوب بود
ازو یادگار که ساکنان منزل دنیا را و سامان

شارع شرع داورای خوب نامی غایتی نتوانند بود
چه پیغمبران علیهم الصلوة والسلم که برگزیدهٔ خدای
در گشتند خند بامر با عطایا و ربانی واز حضرت
عزت در مقام خلوت دعوت انشار نام خوب
واجد انشراند وان موهبت جسیم را با نعیم جنات
کریم شریك و سهیم داشته واجعل لی لسان صدق
فی الآخرین واجعلنی من ورثة جنة النعیم این عهد
مبارك نبشتم وایمهد نامه دره ذمت دیانت
ادکردیم وهر چه خدای عز وعلا در رضا با تبرع
وامور حکمی یوم لا تملك نفس لنفس شیئا والامر
یومئذ لله از ما برسد نشانهٔ حوالت در جواب
این مقالت او خواهد بود تا این فکر تشویش کند

واین

واین نقل ار فادحات امانات داند چنانکه از محض
دو دیت و حسن سجیت و صدق نیت و کمال اهلیت وی
منتظر است و در تفصیل اوامر این مثال و تفصیل دقایق
این منشور جلد مبسوط بکوشد و دقیقه از ادب
معانی مدخر نکذارد و آنچه در عاجل سبب خوب
نامی و در آجل موجب رستکاری باشد بجای آورد
ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا والله
الموفق والمعین هذا ما عهدنا الیك ووثقنا
علیك وانا متنا لحج بین یدیك فاقف هداها
واجتهد فی ان تبلغ مداها ولا تتبع النفس وهواها
لتنتهز صهوات السعادة الکبری وتغتنم فتحات
السعادة العظمی وتحوز ما هو اولی بك وتفوز

فی الاخوة والاولی واحد سیدی من ابناء الاشراف

مستقیم و بوفور صلاح علی اکتساب الاجر العظیم سبیل
کافهٔ اعیان حضرت و ارکان دولت و مشهوران
و مذکوران مملکت و عمال و رؤسا و نواحی و سایر طبقات
رعایا و ولایت علی العموم خصّهم الله بکمال عواطفه و اقاصی
علیهم بسجال عوارف انشکر اقضی القضاة مطلق در کل
ممالک فلان ادام الله تأییده و زاد فضله بدانند
که احتشام او احتشام دانند و مطاوعت و مساعدت
برزند علی التخصیص امرا و کبرا حشم و خواص و مقربان
خدام موصی الیه بدانکه در دو نوع این شغل که از امور
عظام دین و از موجبات نظام دنیا است مجتهد باشند
و در تنفیذ احکام شرع دستها و نواب او کشاده

طریق

و طریق حاجات و عنایات بشر دار بند و بغیری و رضای او
توسل جویند و امداد شکر او را توسل کنند و قضاة
و حکام اطراف مملکت علی تفاوت درجاتهم مخاطب اند
بانکه خویشتن را نایب و گماشته او شناسند و حکم او
در عزل و تولیت و اهانت و تقویت خویش جویان تمام
و نفاذ ی واجب دانند و اسطر قضاء حوائج و تعزیر
قضاء خود تحصیل رضاء او سازند و صحت در حیثیت
بیشتر که کسی بی اجازت او در این امور شرعی
شروع پیوندد و دم استبداد و استقلال زنند
و مقرر آن در کلاه زعما ضعفا او کافی که بدیوان قضا
متعلق است مامور بدان که رجوع در مصالح
خویش بمجلس او کنند و اعانت در استکشاف مهمات

ازاو طلبند و اشارت او را در حل و عقد مصالح

از مسلات از اسباب و مشغلات بر کار دیگر نند

و مال اجارات و رسوم و رسومی که موکول بدان متعین

و معین بوده است بنواب او گذارند فرمان نفاذ

چنین است دیگر آنست که در این معانی تیز دوی

دیگر کنند باید که همگنان در این تقلید و تقلد اهتزاز

نمایند و بدین حق که در حق او باستحقاق متمکن شد

شادمان شوند و مشار به این تفویض را که از توا

غرض دیده و خالص دانند و در موقف امتثال

مثال بر قدم مثول باشند تا اسباب دوام ایشان

ایشان که بلطف مرضات ما و نجح مساعی صلات الله سے

متعلق است آماده شود و ابواب مزید بخشایش

برایشان

پریشان کرده شکر او بشرات گشاده گردد انشاء الله العزیز



